

# یادداشتی بر داستان من

○ زری نعیمی



- عنوان کتاب: من یک بچه گریه تنهای تنها هستم
- نویسنده: حسین نوروزی
- تصویرگر: علیرضا گلدوزیان
- ناشر: کتاب‌های شکوفه
- نوبت چاپ: اول - ۱۳۸۳
- شمارگان: نسخه
- تعداد صفحات: ۲۴ صفحه
- بها: ۷۰۰ تومان

تعب، نه، بچه گریه به تنهایی نمی‌تواند، یعنی در مورد من یکی قادر نیست؛ چون میانه‌ای با گریه‌ها و بچه‌های‌شان ندارم تا بخواهند فریتم بدهند. اما وقتی واژه تنهای تنها با فعل «هستم» ترکیب می‌شود و جا خوش می‌کند بر جلد کتاب، آن هم با تصویر یک بچه گریه تپل غمگین با پاهایی لاغر که دارد طی می‌کند مسیر خط پستی را روی یک پاکت نامه، مجبور می‌کند بایستی و نگاهش کنی. اسم آقای نویسنده و در کنارش آقای نقاش، به این شیوه دامن می‌زنند و قدرت جاذبه را افزایش می‌دهند.

اما بیشتر از همه، همین جمله مرا اغوا کرده است. ساده است. ساده‌ترین شکل ممکن برای یک جمله، اما وسوسه‌گر است. آن هم وقتی بر متن سفید کاغذ، این جمله به شیوه‌ای دیگر کش می‌آید و خودش را وصل می‌کند به سلام اول و باز تنهای

نشده‌اند... گاه این قدرت فریب بزرگ، به اسم‌ها برمی‌گردد. خوشبختانه شاید به ادبیات کودک و نوجوان خودمان که می‌رسیم، زیاد نتوانیم اسم‌هایی را بشماریم که از قدرت فریب بهره برده باشند. پس باید نام نویسنده‌های خارجی را ردیف کنیم که ما هم زیاد اهل این کار نیستیم؛ مگر این که مجبور باشیم. اسم‌ها در این ادبیات، بیشتر ضد فریب هستند و مثل علامت خطر روی کتاب می‌درخشند (مثل علامت خطر اسکلت مرگ!) و هشدار می‌دهند که نزدیک هم نشو؛ چه رسد به این که انتخاب کنی!

بعضی اوقات هم، مهم‌تر از نام نویسنده، عنوان کتاب است. مثل همین عنوان که قدرت فریبش بالا بود وقتی خواندمش: «من یک بچه گریه تنهای تنها هستم.» آن هم با یک علامت

هنر یک فریب بزرگ و قوی است. این را جایی خوانده‌ام و همیشه در ذهنم مانده است. پس نتیجه می‌گیریم از این حرف - که آدم دوست دارد درست باشد - که: هنرمند کسی است که توانایی این را دارد که فریب بدهد. یک مقدار می‌آیم جلوتر و می‌گوییم از قدرتی برخوردار است که می‌تواند تو را جادو کند و به دنبال خودش بکشد. از کجا شروع می‌شود اول این فریب قوی و بزرگ؟ از همان موقع که از میان انبوه کتاب‌ها و در میان گشت و گذار طولانی انتخاب کتاب، یکی‌شان عقلمت را می‌دزدد و وادارت می‌کند که برش‌داری، نگاهش کنی و قد و بالایش را برانداز کنی. بعضی کتاب‌ها از این نقطه فراتر نمی‌روند. همین که آن را برمی‌داری و نگاهی می‌اندازی، قدرتش ترک برمی‌دارد و می‌شکند و کتاب مظلومانه برمی‌گردد سر جای اولش و غریبانه آرام می‌گیرد در میان دیگرانی که انتخاب

تنها: من یک بچه گربه تنها هستم. تنهای تنها. سلام! سرخط تا می‌آیی شروع کنی، یک بچه گربه آماده ایستاده است. شکل همان گربه‌های کوچک ساده‌ای که بچه‌ها می‌کشند. نویسنده انگار از میزان اغواگری این جمله‌اش با خبر است، یا ناخودآگاه او را کشنده که شروع هر پاراگرافش با

گربه دارد می‌پرد با بدنی باز و کشیده. موضوع بچه گربه شاید تازه نباشد، اما شیوه‌ای که نویسنده برای معرفی گربه‌اش در پیش می‌گیرد، متفاوت است؛ هم طنزی پنهان دارد و هم اندوهی مخفیانه در زیر لب‌های واژگان. اندوهی که به لب گزیده می‌شود تا خود را از تیررس چشم‌ها پنهان



### موضوع بچه گربه شاید تازه نباشد،

اما شیوه‌ای که نویسنده برای معرفی گربه‌اش در پیش می‌گیرد،

متفاوت است؛ هم طنزی پنهان دارد و هم اندوهی مخفیانه

در زیر لب‌های واژگان. اندوهی که به لب گزیده می‌شود

تا خود را از تیررس چشم‌ها پنهان سازد و به گوشه‌ای پرتاب کند

تا ندیده‌اش بگیرند

این جمله باشد که یک گام به جلو برمی‌دارد و واژه‌های تازه را در کنار خود می‌نشانند. بچه گربه تنها به تدریج واژه‌هایی اختراع می‌کند تا داستان معرفی خود را با کلید واژه‌های تازه شروع کند و بخشی از زندگی خود را بکاود. از تنهایی می‌رسد به پشمالویی: «من یک بچه گربه تنهای پشمالو هستم.» بعد پایین جمله آدرسش را می‌دهد که با پدر و مادرش کجا زندگی می‌کند و در پایان پاراگراف، با یک واژه دیگر، یعنی سفید، آشنایت می‌کند. این‌جا دیگر گربه‌ای اول خط نایستاده،

سازد و به گوشه‌ای پرتاب کند تا ندیده‌اش بگیرند یا نشیند. هر چه بیشتر جلو می‌روی، بچه گربه با نشانه‌هایی که از خودش می‌گذارد، همان حالت فریب و اغواگری را ادامه می‌دهد. این خط شکسته نمی‌شود، اما هنوز نمی‌داند و پاسخ سؤال را به خودم نداده‌ام که آن‌چه در این کتاب مرا به وادی فریب کشنده، تنهایی و بی‌پناهی و اندوه و جرأت و سیری تراژیک است که گربه طی می‌کند از تنهایی تا نوشتار و نویسندگی؟ یا این طرز نوشتار که مثل پنجه بچه گربه‌ای به ذهنم خنج می‌کشد؟ یا

ترکیب این نوشتار با تصویر گربه که در متن و فضای نقاشی، بیشتر از تمام عناصر برجسته گشته و جان گرفته است؟ یا وقتی چشمت به گربه سفید تنهایی زخمی می‌افتد که پاره آجری پایش را شکسته و نقاش در شروع پاراگراف، گربه را سوار کرده روی دو چوب دستی و در صفحه روبه‌رویش گربه دراز به دراز افتاده با پاییی که بسته‌بندی شده در باندی و آویزان شده از جایی بر سقف خانه‌ای؟ اندوه چهره و چشمان گربه هم اغوا کننده است و این یعنی همان قدرت هنر در ایجاد فریب. می‌دانم اما بیشتر از آن، سیری که گربه طی می‌کند از تنهایی به نویسندگی، فریب دهنده است. شاید سادگی‌اش باشد در شکل و شیوه شناساندن خودش به من مخاطب که می‌گوید من یک بچه گربه تنهایی پشمالوی سفید زخمی بی‌کاره هستم. می‌گوید یک بچه گربه ولگرد. بعد چون می‌داند که تو می‌پرسی چرا، خودش، هم می‌پرسد و هم جوابت را می‌دهد که: چون من یک گربه بی‌کاره هستم. او همه شغل‌ها را آزمایش می‌کند تا ولگرد بی‌کاره نباشد. چتر بازی می‌شود با دو سر یک پارچه. آشپز می‌شود و آتش می‌افتد دنبالش. شناگر می‌شود تا با ماهی قرمز بازی کند، خفگی می‌پرد و بیخ گل‌وبیش را می‌گیرد. سر آخر باغبان می‌شود و پاره آجر همان جا نصیبش می‌شود. آخر از همه می‌رود سراغ نویسندگی.

وقتی می‌خواهد همه این‌ها را بنویسد و بگوید که از کجا آمده، چه شکلی است و چه می‌خواهد، حجم تنهایی‌اش را با نوشتن پر می‌کند و در پایان می‌شود بچه گربه تنهایی زخمی نویسنده که پاکت نامه‌اش را زده است زیر بغلش و می‌خواهد از طریق نوشتار، دوستی برای خودش بیابد. آقای نقاش هم اوج هنر یا همان فریبندگی‌اش را به کار گرفته و بهترین چهره را از گربه آفریده است که تمام صفحه ۲۴ را پر کرده بانام‌های که مهر گربه‌ای را روی خود دارد. لب‌های گربه گل انداخته است. سرگربه کج است و با ناز غمگین چشم‌هایش که دو نقطه انتظار هستند، به «تو» نگاه می‌کند.

بچه گربه تنها حالا خودش را در متن نوشتار پیدا کرده است. او شاید هنوز هم تنها باشد، ولگرد هم باشد، به اضافه بی‌کاره و زخمی، اما علی‌رغم همه این‌ها، حالا دیگر نویسنده است. جست و جو، راه او را به دنیای واژگان باز کرده است و او از طریق جهان متن، به دنبال دوست می‌گردد: «می‌خواهم دوست تو باشم. فقط دوست تو! برایم نامه بنویس.» (ص ۲۴)

من گوش کردم. برایش این «یادداشت/نامه» را نوشتم تا شغل جدیدش را تیریک بگویم و بگویم: تولد نویسنده مدرن مبارک، بچه گربه پشمالوی هنرمند و خلاق! بچه‌ها منتظر داستان‌های فریب‌ت هستند.